نسیم نهاوندی

نوشتن، ادای دین نویسندگان به جهادی‌هاست

گفت‌وگو با مهدی کردفیروزجایی درباره روایتگری داستان‌نویسان از فعالیت گروه‌ها و اردوهای جهادی

مهدی کردفیروزجایی متولد سال ۱۳۵۸ و طلبه سطح ۲ است. سال ۷۵ وارد حوزه علمیه بابل شده و از سال ۸۱ دروس حوزوی را در حوزه علمیه قم ادامه داده است. داستان‌نویسی را از سال ۸۳ و با نوشتن داستان کوتاه آغاز کرده و در ادامه، آثاری داستانی در قالب رمان و مستند و داستانی هم به قلم وی تالیف و منتشر شده است. او در حوزه علمیه قم به‌مدت یک‌دهه فعالیت جدی در حوزه داستان‌نویسی داشته و دارد. از آثار داستانی منتشرشده این نویسنده می‌توان به کتاب‌های «دارم می‌رسم جان جان»، «گرگ‌های تیمورقلعه»، «افعی کشی» و «ملداش» اشاره کرد. یکی از آثار جدید و قابل توجه مهدی کردفیروزجایی، کتاب «سیاحت سیل»؛ روایت داستانی نقش طلاب جهادی در سیل ۹۸ است. با این نویسنده درباره کتاب «سیاحت سیل» و روایتگری نویسندگان معاصر در خصوص فعالیت گروه‌ها و اردوهای جهادی گفت‌وگو کرده‌ایم.

شما جزو نخستین گروه از نویسندگان کشورمان هستید که با استفاده از عناصر داستانی سراغ موضوع فعالیت‌های جهادی طلاب رفتید و اثری ادبی در این زمینه خلق کردید. قبل از نگارش این اثر تا چه اندازه با فعالیت‌های این گروه‌های خدمات‌رسان در مناطق محروم یا بحرانی آشنایی داشتید؟

خب، من هم با جهادی‌ها رفیق بودم و از نزدیک می‌شناختم‌شان و هم یک‌بار همراهشان شده بودم و با آنها سفری به یکی از مناطق سیل‌زده داشتم. در رسانه‌ها هم تا اندازه‌ای کارهایشان را دنبال می‌کردم. پس طبیعی است نسبتا شناختی از آنها و عملکردشان داشته باشم. از طرفی احساس می‌کردم نوشتن، ادای دین نویسندگان به جهادی‌هاست؛ برای همین وقتی شرایط کار فراهم شد، دست به‌کار شدم و نوشتم.

ماجرای نگارش کتاب «سیاحت سیل» از کجا شروع شد و تصور اولیه شما از این موضوع چه بود؟

ریشه‌های ماجرای نگارش این کتاب به واقعه‌ای در فروردین‌ماه سال ۱۳۹۸ برمی‌گردد که حادثه سیل، همه‌طوان ما را در چند استان کشورمان درگیر کرد. تابستان آن سال، دوست نویسنده‌ام جناب ابراهیم اکبری‌دیزگاه به میزبانی هلال‌احمر کشور، اردویی در میان مصاحبه‌هایی که گرفته بودم ۱۰ مصاحبه را گزینش کردم و یک داستان بلند هم با این موضوع نوشتم؛ تلفیقی از روایت حضور طلبه‌ها در مناطق سیل‌زده و یک داستان بلند که شد کتاب «سیاحت سیل».

پژوهشکده باقرالعلوم(ع) به‌عنوان مرکزی که سفارش اولیه این کتاب را داده، تا چه اندازه در ایده‌پردازی و تامین منابع و محتوای اثر دخیل بوده است؟

پژوهشکده چیز خاصی در اختیار من نگذاشت، جز چند مصاحبه که برایم کاربرد نداشت.

آثار مستند-داستانی معمولا به تحقیق و پژوهش‌های میدانی و مواردی هم کتابخانه‌ای نیاز دارند. منابع تالیف کتاب شما از کدام راه‌ها تامین شد؟

منابع من مشاهدات میدانی خودم بود و مصاحبه‌هایی که با جهادگران انجام داده بودم.

خط داستانی که اکنون در کتاب شما وجود دارد و بخش‌های مستند اثر را هم به نوعی پوشش می‌دهد، چگونه طراحی و اجرا شد؟

بخش مستندش از طریق مصاحبه با جهادگرها و بخش داستانی‌اش از تخیل خودم است.

به‌عنوان نویسنده‌ای که اثری داستانی با موضوع طلاب جهادگر نوشته‌اید، موانع و سختی‌ها و همچنین ظرفیت‌های این کار را در چه مواردی می‌دانید و آیا برای نویسندگانی که علاقه‌مندند در این حوزه کار کنند، امکان فعالیت در مقیاس حرفه‌ای وجود دارد؟

از آنجا که در این موضوع با بلایا و حوادث غیرمترقبه سر و کار داریم و بشر با آن در ستیز است و از طرفی حوادث غیرمترقبه و عدم‌تعادل یکی از شاخصه‌های اصلی ادبیات داستانی و رمان است فکر کنم سوژه‌های خوبی برای داستان و رمان در اینجا نهفته است.

برخی از طلاب حوزه‌های علمیه در سال‌های اخیر گرایش بیشتری به سمت هنر نویسندگی پیدا کرده‌اند و امروزه تعدادی از داستان‌نویسان موفق و فعال کشورمان تحصیلات حوزوی داشته و در زمینه نویسندگی هم کارنامه موفقی دارند. شما به‌عنوان یک طلبه چطور شد دست به قلم بردید و داستان‌نویسی را به‌طور حرفه‌ای دنبال کردید؟

ماجرایش به چندین سال قبل برمی‌گردد؛ سال سوم طلبگی‌ام بود که در کتابخانه، بروشوری به دستم رسید از بیانات مقام معظم رهبری با این مضمون که ما در مقابل هجمه مکتوب جریان مقابل، باید خودمان هم به این فن مجهز باشیم، این کار را بلد باشیم و یک کار فرهنگی با جریان مقابلمان کنیم؛ این رفتار را قلم امکان‌پذیر می‌کند. کلا در این بروشور، درباره اهمیت نوشتن و نویسندگی بحث شده بود. به لحاظ تکلیفی، به این کار ترغیب شدم، اما هیچ‌وقت امکاناتش در اختیارم نبود. حتی قبل از آن اشتیاقی به نوشتن داشتم، ولی جدی نمی‌گرفتم. خواندن آن بروشور باعث شد که به این موضوع جدی‌تر فکر کنم. تا اینکه وارد حوزه علمیه قم شدم. فضای طلبگی قم کاملا متفاوت با شهرستان‌هاست. آنجا هم نیاز به نوشتن را جدی‌تر حس کردم و هم اینکه امکاناتش پیش پایم بود. من قبلا طلبه بودم و در بابلسر درس می‌خواندم، متأسفانه در آنجا خبری از امکانات هنری نیست. امکانات قم به نسبت مازندران به‌مراتب بیشتر بود. در قم کلاس‌های نویسندگی وجود داشت.

اعلامیه کلاس‌های داستان مرکز آموزش ادبی دفتر تبلیغات اسلامی را دیدم. درحالی که هیچ شناختی از داستان نداشتم و حتی تا آن روز داستان کوتاه هم نخوانده بودم، نمی‌دانستم رمان چیست و داستان چیست. در این کلاس‌ها ثبت‌نام کردم، فقط می‌خواستم نویسنده شوم. وارد دوره عناصر داستان شدم. مدتی هم در همان مرکز در دوره‌های فیلمنامه‌نویسی شرکت کردم و سال ۸۸ در حوزه هنری تهران با آقای محمدرضا سرشار آشنا شدم و در کلاس‌هایش شرکت کردم. استادان این دوره‌های آموزشی نقش کلیدی در راهنمایی من داشتند.

نوشتن آثار ادبی با رویکرد داستانی که زمینه‌های واقعی داشته باشد و به نوعی در ردیف آثار «داستان- مستند» قرار گیرد، معمولا سختی‌های خاص خود را دارد؛ چون نیاز به افرادی دارد که اطلاعات مستندی از واقعه داشته باشند. برای شما نوشتن کتاب «سیاحت سیل» چگونه رقم خورد؟ چه مراحلی داشت و با چه تعداد از طلبه‌های شرکت‌کننده در طرح کمک‌رسانی به سیل‌زده‌ها صحبت کردید؟

برای نوشتن کتاب «سیاحت سیل» من با نزدیک به ۲۰ نفر از طلبه‌های شرکت‌کننده در طرح کمک‌رسانی به سیل‌زده‌ها مصاحبه کردم، ولی چرا این ۱۰ مصاحبه را انتخاب کردم؟ چون دیدم بعضی از حرف‌ها تکرار می‌شود و حرف و نکته تازه‌ای را بیان نمی‌کند؛ از این رو، این تعداد از مصاحبه‌ها را انتخاب کردم.

یکی دیگر از دلایل اصلی این کار، شیوه بیان خاطرات بود؛ یعنی مصاحبه با طلبه‌هایی را انتخاب کردم که نسبت به بقیه، قصه‌گوهای بهتری بودند و نسبت به بقیه، بهتر روایتگری کرده و حق مطلب را ادا می‌کردند. شاید بقیه طلبه‌ها هم به همین اندازه مواجهه‌شان با منطقه و اتفاق، دراماتیک بود، ولی این افراد که من انتخاب کردم بهتر روایت می‌کردند و زبان روایی جذاب‌تری داشتند. البته شاید اینکه نتوانستم از بعضی از طلبه‌ها مصاحبه بگیرم به این دلیل بود که اساسا آنها مایل به گفت‌وگو نبودند و حتی به نوعی حضور در این کار را کتمان می‌کردند. کلا طلبه‌هایی که معمولا مشغول کار جهادی هستند، به‌سختی راضی به صحبت درباره کارهایشان می‌شوند.

نوشتن از حوادث غیرمترقبه برای بعضی از نویسندگان جذاب است و آنها دوست دارند آثاری در این زمینه تالیف و منتشر کنند. حالا شما که تجربه عملی در این بخش دارید، برای نویسندگانی که می‌خواهند بروند درباره حوادث غیرمترقبه‌ای مانند سیل، زلزله یا رویدادهای مشابه بنویسند چه توصیه‌ای دارید؟ از چه زاویه‌ای و چگونه به این مسئله ورود کنند، بهتر است؟

اولین قدم این است که نویسنده از نزدیک آن حادثه یا واقعه را دیده باشد. کسی که می‌خواهد درباره یک رویداد بنویسد اگر آن صحنه‌ها و وقایع را خودش دیده و از نزدیک لمس کرده باشد، قطعا این فرد، خیلی بهتر، راحت‌تر و قوی‌تر می‌نویسد. به‌نظرم هیچ‌چیز بهتر از مشاهده نیست، ولی اگر خودش نرفته و از نزدیک ندیده باشد، باید سراغ آنهایی برود که در صحنه بوده‌اند و وقایع را از زبان آنها بشنود. گاهی ممکن است یک ماجرا را از زبان ۱۰ نفر بشنود، چون ممکن است هر کدام از اینها ماجرا را از یک زاویه دیده و روایت کند. در این مصاحبه‌ها، خصوصا اگر زمانی طولانی از حادثه گذشته باشد، احیانا اشتباهات و تناقض‌ها هم به میان می‌آید که باید تصحیح شود. البته مصاحبه گرفتن از کسانی که از نزدیک وقایع را لمس کرده‌اند، خیلی مهم است؛ با وجود این طبیعی است که وقتی چیزی را می‌شنوید، با چیزی که می‌بینید فرق دارد. نویسنده توانمند کسی است که در صحنه‌ها حاضر باشد و از دل بحران، متن را دربیاورد و در مکانی که این اتفاق می‌افتد، متن را تولید کند. البته الزاما همه نمی‌توانند در آنجا حاضر باشند و خودشان را به آن موضوع برسانند، ولی نویسنده‌ای که در صحنه حاضر باشد اثر به‌مراتب بهتری را خلق می‌کند.

از کتاب‌های در دست تالیف و زیر چاپ خودتان بگویید.

من ۴ رمان دارم که تقریبا هر کدام ۸۰ تا ۹۰ درصد کارشان انجام شده است. امیدوارم زودتر تمامشان کنم و به ناشر بسپارم.

ملداش

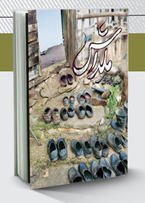

کتاب «ملداش» نوشته مهدی کردفیروزجایی، با موضوع زندگی یک روحانی جوان و مبلغ دین است که از سوی نشر معارف منتشر شده است. ماجراهای این کتاب سرگذشت روحانی جوانی به نام هدایت است که برای سفری تبلیغی در ماه رمضان از قم به روستایی در مازندران سفر یا هجرت می‌کند و در طول داستان با چالش‌های متعددی روبه‌رو می‌شود. هدایت ایلچی که مردم روستا به او ملداش (ملا داداش به لهجه محلی) می‌گویند، علاوه بر دغدغه‌های تبلیغی با مشکلات شخصی هم دست و پنجه نرم می‌کند. وی همراه با همسرش به روستا آمده که به‌دلیل عوارض ناشی از درمان نازایی از بیماری روحی رنج می‌برد و هرگونه التهاب و ناآرامی منجر به تشنجش می‌شود. ایلچی با مشکلات مالی هم روبه‌روست و درگیری‌های ذهنی متعددی دارد که در قالب حدیث نفس، بیان می‌شوند. از سوی دیگر، کتاب ملداش روایت زندگی مردی است که در یک منطقه دورافتاده سعی دارد مردم را با دین و اصول آن آشنا کند، اما سلسله وقایعی اتفاق می‌افتد که ذهن او را درگیر می‌کند.

به هم رسیدن در میانسی

کتاب «به هم رسیدن در میانسی» نوشته مهدی کرد فیروزجایی با تکیه بر فضای طبیعی مازندران و اقلیم این منطقه، خواننده را به مهمانی فضایی بکر از آداب و رسوم شمال ایران می‌برد. این کتاب روایت نوجوانی به نام «شکرا...» است که به‌واسطه برادر ناتنی‌اش «زکریا» ناخواسته وارد فضای مبارزات علیه رژیم پهلوی می‌شود و اتفاقاتی خواندنی برای او رقم می‌خورد. ماجراهای این داستان حول محور تلاش شکرا... برای نجات زکریا ست که به واسطه مبارزات انقلابی تحت تعقیب ساواک قرار گرفته است. شکرا... عزم خود را جزم می‌کند تا هر طور شده مانع از دستگیری زکریا توسط ساواک شود. او در میان روایت داستان و تلاش برای سردرگم کردن مأموران در دستگیری زکریا، گهگاه نقبی به گذشته می‌زند و با روایت داستانی فرعی به عمق ماجرا می‌افزاید. این رمان روی هم رفته، روایت خوشخوانی از زندگی یک شخصیت داستانی مبارز است که مضمون و محتوای اثر به خوبی با زبان داستان عجین شده و خوانده در فراز و فرودهای آن با همذات‌پنداری با شخصیت اصلی گامی مهم در ارتباط برقرار کردن با داستان برمی‌دارد. کتاب «به هم رسیدن در میانسی» رمان کم‌حجم اما خواندنی‌ای است که برگزیده «جشنواره داستان انقلاب»، «جشنواره سراسری اشراق» و «جشنواره طلوع خرداد» شده است.

دارم می‌رسم جانجان

کتاب «دارم می‌رسم جان جان» نوشته مهدی کردفیروزجایی، داستان اجتماعی دارد که از زبان راوی نوجوان آن روایت می‌شود. قصه این رمان که از سوی انتشارات شهرستان ادب منتشر شده، در دهه ۷۰ خورشیدی و در مازندران می‌گذرد. در این داستان، جان جان دختر جوانی است که زمانی که متولد می‌شود، مادرش می‌میرد. همه او را شوم می‌دانند و هر اتفاق بدی که می‌افتد، فامیل و دوست و آشنا و اباد شگون می‌دانند. داستان در روز عروسی جان جان شروع می‌شود. این کتاب داستان تلاش مهدی برای برگزاری عروسی خواهر ناتنی‌اش است. او که وظیفه رساندن لباس عروس بر عهده‌اش گذاشته شده باید از روستای خود با دوستش عباس به سمت بابل راه بیفتد. او برای آنکه سریع‌تر به مقصد برسد، بی‌اجازه دوچرخه برادرش بارعلی را از طویله به سرقت می‌برد. مادر این کتاب از نگاه مهدی که پسر نوجوانی است کج‌فهمی‌ها و محدودیت‌های فکری مردم اطرافش را می‌بینیم. اصلی‌ترین درونمایه داستان، مبارزه با خرافه پرستی است. مهدی خوب می‌داند اگر این کار را به‌درستی انجام ندهد نه تنها عروسی خواهرش به‌هم می‌خورد، بلکه حرف‌های بی‌اساس درباره بدشگون بودن جان جان دوباره به راه خواهد افتاد و این برای او بسیار دردناک است. نویسنده در کنار حوادث اصلی داستان، با روایت ماجرای یک قتل، اشاره‌ای به شرایط فرهنگی سیاسی شمال کشور در دهه ۷۰ می‌کند.

سیاحت سیل

کتاب «سیاحت سیل» نوشته مهدی کردفیروزجایی، روایت حادثه سیل ۱۳۹۸ و از مجموعه ۳ جلدی با رویکرد «روایت زندگی» شامل خاطرات طلاب جهادگر است که به همت و سفارش پژوهشکده باقرالعلوم(ع) تهیه و از سوی انتشارات سوره‌مهر منتشر شده است. این کتاب برگرفته از حضور و گفت‌وگو با طلاب جهادی در حوادث است؛ سیل‌های نوروز سال ۱۳۹۸ که چندین استان از جمله گلستان، مازندران، لرستان، خوزستان و سیستان و بلوچستان را درگیر خود کرد. مهدی کردفیروزجایی در این کتاب سراغ راویان جهادگر رفته تا این گفت‌وگوها و حضور را انعکاس دهد. بخش دیگر کتاب یک داستان بلند حاصل تخیلات نویسنده است که البته از مستندات واقعی الهام گرفته است. اپیزودهای این داستان و آن گفت‌وگوها به‌صورت یک در میان آمده و مجموعا روایتی مستند، مخیل از تجربه حضور جهادی طلاب در مناطق سیل‌زده و آثار تبلیغی را عرضه می‌کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «گوشی چند ثانیه‌ای زنگ خورد و قطع شد. با خودم گفتم: «خوبه حالا یه حالی از شیخ بگیرم...». باز گوشی زنگ خورد و باز هم با تو بود. صابر گفت: «با تو کیه دیگه؟» گفتم: «زنشه.» گفت: «درستش می‌کنیم.» صابر رد تماس داد و پیام فرستاد: «سر ساعت ۱۲ و ۲۰ دقیقه با من تماس بگیر. الان توی کلاسم.» بعد ترانه «دختر بندر» را به‌عنوان زنگ گوشی تنظیم کرد.»

مصاحبه با ۱۰ طلبه جهادی
برای نوشتن کتاب «سیاحت سیل» من با نزدیک به ۲۰ نفر از طلبه‌های شرکت‌کننده در طرح کمک‌رسانی به سیل‌زده‌ها مصاحبه کردم، ولی چرا این ۱۰ مصاحبه را انتخاب کردم؟ چون دیدم بعضی از حرف‌ها تکرار می‌شود و حرف و نکته تازه‌ای را بیان نمی‌کند؛ از این رو، این تعداد از مصاحبه‌ها را انتخاب کردم. یکی دیگر از دلایل اصلی این کار، شیوه بیان خاطرات بود؛ یعنی مصاحبه با طلبه‌هایی را انتخاب کردم که نسبت به بقیه، قصه‌گوهای بهتری بودند و نسبت به بقیه، بهتر روایتگری کرده و حق مطلب را ادا می‌کردند. شاید بقیه طلبه‌ها هم به همین اندازه مواجهه‌شان با منطقه و اتفاق، دراماتیک بود، ولی این افراد که من انتخاب کردم بهتر روایت می‌کردند و زبان روایی جذاب‌تری داشتند. البته شاید اینکه نتوانستم از بعضی از طلبه‌ها مصاحبه بگیرم به این دلیل بود که اساسا آنها مایل به گفت‌وگو نبودند و حتی به نوعی حضور در این کار را کتمان می‌کردند.